

چین، اروپا و چالش حقوق بشری همکاری‌های فراگیر

فریبرز ارغوانی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۵/۴/۱۹)

چکیده

تشابه رویکردها در حوزه‌های موضوعی مختلف پیش‌نیاز اصلی حرکت کشورها به سوی همکاری‌های فراگیر است. هدف این مقاله بررسی ابعاد اختلاف نظر در حوزه حقوق بشر به‌عنوان مانع اصلی فراروی روابط و همکاری فراگیر میان چین و اروپاست. از دید این نوشتار، با آنکه ظرفیت‌های همکاری در حوزه‌های اقتصادی و دیپلماتیک فراهم بوده و اسناد راهبردی دو طرف نیز مؤید این امر است، حقوق بشر به‌عنوان یک عامل ارزشی مانع از همکاری‌های فراگیر تا مقطع کنونی شده است. بنابراین با طرح این سؤال که چرا حقوق بشر تاکنون به‌عنوان مانعی در نیل به همکاری‌های فراگیر میان بیجینگ و بروکسل عمل کرده، ادعای نوشتار بر این محور قرار می‌گیرد که دو عامل تفاوت ادراکی و نقایص نهادی در مسئله حقوق بشر مانع از همکاری میان طرفین بوده است. این مقاله با بررسی ظرفیت‌های همکاری فراگیر در بخش اول، روابط چین و اروپا را در پرتو مسئله حقوق بشر در بخش دوم ارزیابی می‌کند.

واژگان کلیدی

اروپا، چین، حقوق بشر، گفت‌وگوهای حقوق بشری، همکاری‌های فراگیر.

مقدمه

آغاز عصر اصلاحات در جمهوری خلق چین علاوه بر تحولات داخلی در این کشور، حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌المللی آن را نیز متأثر کرد. پیرو تشدید فرایند اصلاحات و اتخاذ سیاست بازگشایی به‌عنوان راهبردی کلان به‌منظور جذب سرمایه خارجی و فناوری‌های نوین برای توسعه صنایع و تحقق توسعه اقتصادی، چین ناگزیر از اتخاذ رویکردی در سیاست خارجی بود که بتواند تسهیل‌گر اهداف مذکور باشد. بنابراین، تأکید بر مدارهای ایدئولوژیک و تنظیم روابط با کشورها و مناطق در این قالب جای خود را به جهت‌گیری‌هایی داد که با اولویت‌بخشی به منافع ملی و عمل‌گرایی مبتنی بر آن، تأمین نیازهای توسعه‌ای و تنش‌زدایی را مدنظر داشت.

با وجود این تلاش عمده، از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد و همزمان با آغاز تحول در سیاست خارجی چین، مقامات بیجینگ^۱ با دو معضل مهم مواجه بودند؛ اول آنکه خروج از سایه شخصیت‌هایی همچون مائو که میراث و آموزه فکری وی تصویرگر نوعی تهدید و جزمیت در ذهنیت کشورهای دیگر بود، برای نخبگان جدید فوق‌العاده دشوار به‌نظر می‌رسید و می‌توانست با هزینه‌های بسیاری همراه باشد. دومین نکته که به‌نوعی در راستای مورد پیشین قرار دارد، تطبیق اصول سیاست خارجی به‌یادگارمانده از نخبگان پیشین به‌ویژه دنگ شیائوپینگ با نیازها و مقتضیات جدید زمانی بود (Zhu, 2010:23). این اصول به‌مثابه خطوطی قرمز محدودده‌ای را معین می‌کرد که حرکت و جهت‌گیری سیاست خارجی ناگزیر از توجه به آن بود. بنابراین ماهیت این مبانی و اصول که به‌نوعی در دنباله سیاست داخلی این کشور با نظمی خاص و سلسله‌مراتب تعریف می‌شد، در عمل موجد مسائلی برای سیاستگذاران بعدی چین بود؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۸۹م در راستای حفظ مبانی مشروعیت‌زا و ضرورت تداوم نظام با اتکا به اصلاحات گسترده دولت چین ناگزیر از سرکوب جنبش دانشجویی در میدان تیان‌آن‌من شد که تبعات آن تا مقطع فعلی روابط مجموعه غرب با چین را با فراز و فرود مواجه کرده است.

با توجه به توضیحات ارائه‌شده، چین در سال‌های اخیر در راستای نیازهای توسعه‌ای خویش گام‌های بزرگی را در بسط روابط با مناطق به‌ویژه اروپا برداشته و در مقابل اروپایی‌ها نیز با حرکت به‌سوی شکل‌دهی به یک اتحادیه، همکاری فراگیر با چین را در ابعاد گوناگون برای خود مفید دانسته‌اند. با این حال هنوز ذهنیت برآمده از گذشته به‌ویژه در مورد مسائل داخلی چین با محوریت حقوق بشر به‌مثابه مانعی در برابر همکاری‌های گسترده بروکسل و بیجینگ عمل کرده است. این نوشتار با اذعان به اهمیت روزافزون روابط چین و اروپا در عصر

۱. تلفظ صحیح از پایتخت چین است که از روی تحقیر در دوران بعد از استعمار توسط کشورهای غربی پکن نامیده شده است.

جدید که می‌تواند موجب پیامدها و تحولات عمده‌ای در کلیت نظام بین‌المللی باشد و با عنایت به این سؤال که چرا با وجود بسترهای همکاری گسترده میان چین و اروپا، مسئله حقوق بشر به‌مثابه یک مانع در روند بهبود روابط و نیل به همکاری‌های فراگیر عمل کرده، بر این اعتقاد است که تفاوت‌های ادراکی در فهم از حقوق بشر از یک سو و معضلات نهادی موجود در گفت‌وگوهای حقوق بشری میان دو طرف از سوی دیگر، مهم‌ترین عوامل در تبدیل شدن حقوق بشر به مانعی عمده در نیل به همکاری‌های فراگیر بوده است.

در همین زمینه، مقاله حاضر در بخش نخست با هدف نشان دادن بسترهای مهم در حرکت به‌سوی همکاری‌های فراگیر، رابطه چین و اروپا را در ارتباط با ظرفیت‌های مؤثر همکاری مدنظر قرار می‌دهد. این بخش نشان می‌دهد که روابط چین و اروپا در امور غیرهنجاری مستعد گسترش و منافع بلندمدت است و اگر زمینه‌های ذهنی و ایرادهای هنجاری با محوریت حقوق بشر برطرف شود، تحقق این همکاری راهبردی دور از ذهن نخواهد بود. بخش دوم، حقوق بشر را به‌مثابه عامل و چالشی مهم در برابر همکاری‌های فراگیر دیده و در ذیل دو عنوان تفاوت‌های ادراکی و مشکلات نهادی به چرایی عملکرد آن به‌عنوان مانعی در برابر همکاری فراگیر یا راهبردی میان چین و اروپا می‌پردازد. این نوشتار به این نکته اذعان دارد که موانع در برابر همکاری‌های فراگیر دو طرف متعدد بوده و حقوق بشر یکی از آنهاست. با این حال، ماهیت هنجاری سیاست خارجی اروپا از یک سو و حساسیت چینی‌ها برای مقاومت در برابر مداخله در امور داخلی خود موجب شده تا مسئله حقوق بشر در مقایسه با سایر عوامل مهم‌تر شود و نوع برداشت طرفین را از یکدیگر متأثر کند.

۱. چین، اروپا: زمینه‌های همکاری‌های فراگیر

روابط چین و اروپا از زمان پایه‌گذاری جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تا پایان جنگ سرد به‌شدت متأثر از فضای حاکم بین‌المللی و معادلات موجود در آن بوده است. در دوران جنگ سرد تحت تأثیر فضای ایدئولوژیک، چین کمونیست با اهداف و امیال کاملاً مغایر با ارزش‌های لیبرالی حاکم بر جوامع غربی، به هیچ روی در چشم‌انداز سیاست خارجی کشورهای اروپایی و مجموعه آنها در قالب جامعه اروپایی، واجد جایگاهی مهم نبود. علاوه بر تیرگی روابط ناشی از ایدئولوژی‌های متعارض، همکاری گسترده اروپا با آمریکا در قالب ناتو و سایر رژیم‌های بین‌المللی غرب‌محور از یک سو و روابط حسنه بیجینگ با مسکو تا اوایل دهه ۱۹۶۰م از سوی دیگر، از جمله دیگر عوامل مؤثر در عدم تعریف روابط چین و اروپا در مسیری عادی بود (Lanteigne, 2009:129). این تفاوت‌ها علاوه بر کلیت متعارضشان، سبب اقداماتی از سوی دو طرف در سطوح خرد می‌شد که خود بر تیرگی روابط می‌افزود. حمایت ضمنی اروپایی‌ها از

تایوان و دعاوی جدایی طلبانه آن از یک سو و همزمان حمایت الهام بخش چین از برخی کشورهای آفریقایی و نظام‌ها و احزاب کمونیستی حاکم بر آنها (Jackobson, 2009)، نمونه‌ای از تعارض جدی میان طرفین بود. اما به موازات آغاز تنش‌زدایی در روابط چین با غرب از آغاز دهه ۱۹۷۰م پیرو نیازهای داخلی چین و نیز تغییر در برخی معادلات بین‌المللی^۱، روابط چین با اروپا به تدریج رو به بهبود نهاد؛ به طوری که در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م بسیاری از کشورهای اروپایی «سیاست چین واحد»^۲ را پذیرفتند و با اخراج تایوان از سازمان ملل موافقت کردند. نکته حائز اهمیت در این زمان گسست جدی در روابط طرفین است. با آغاز برخی تحرکات دانشجویی در چین از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰م و پیرو آن سرکوب جنبش در سال ۱۹۸۹م در میدان تیان‌آن‌من، اروپا در کنار آمریکا به شدت به انتقاد از چین و رویکرد این کشور در مواجهه با حرکات آزادی خواهانه مردم در داخل پرداخت و پیرو آن برخی تحریم‌های تسلیحاتی و اقتصادی را بر این کشور تحمیل کردند.

با آنکه انتظار می‌رفت روابط چین و اروپا با این گسست به سختی در مسیر همکاری و عادی‌سازی مجدد مناسبات قرار گیرد، در نتیجه تلاش‌های دیپلماتیک چین و از آن مهم‌تر نیازهای متقابل طرفین به بهره‌گیری از توانایی‌ها و ظرفیت‌های طرف مقابل، روابط دو طرف در مسیر نسبتاً عادی قرار گرفت. در حالی که توان اقتصادی چین فرصتی مناسب برای اروپا در تثبیت فرایند همگرایی و ایفای نقش در اقتصاد بین‌المللی محسوب می‌شد، چین تعمیق روابط با بروکسل را با امید ایجاد شکاف میان اروپا و آمریکا مدنظر داشت که این امر می‌توانست در میان‌مدت اجماع‌سازی بین‌المللی در برابر سیاست‌های چین را تضعیف کند (-Ress, 2009:31). این اهداف ضمنی در کنار چند عامل دیگر در دوران پس از ۱۹۹۱م در گسترش مناسبات و تعامل دو طرف مؤثر بود. این عوامل عبارت‌اند از:

-منافع راهبردی مشترک: فروپاشی شوروی سرآغاز تکوین منافع مهم راهبردی میان طرفین بود. در حالی که چین همواره با طرح مفاهیمی چون «نظام چندقطبی» و «چندجانبه‌گرایی» به دنبال ترسیم رویکردی جدید از نظم در حال تکوین بین‌المللی بود، اروپا هم با پشتوانه تاریخی ناخوشایند در ارتباط با عدم توانایی ایفای نقش مستقل از ایالات متحده آمریکا در پی بهبود موقعیت راهبردی خود بود. این موضوع سبب شد تا دو طرف علاوه بر تعهد به چندجانبه‌گرایی، به نقش سازمان ملل در تدبیر امور بین‌المللی اهتمام بیشتری ورزند. در کنار آن، عدم مداخله اروپا در سازوکارهای امنیت‌بخش شرق آسیا در سطحی فراگیر، به نگاه توأم با

۱. مهم‌ترین این معادلات که در بهبود روابط دو طرف مؤثر بود، تیرگی روابط چین با شوروی و آغاز بهبود مناسبات با آمریکا بود.

اعتماد چین به الگوهای رفتاری اروپا منجر می‌شد (Shambaugh, Smith & Xie, 2009). (2004:243).

-پایان جنگ سرد: با آنکه انتظار می‌رفت پایان جنگ سرد با نماد فروپاشی شوروی در عمل به خصومت و تیرگی روابط چین (به‌عنوان تنها نظام کمونیستی قدرتمند موجود) با کشورهای غربی به‌خصوص اروپا منجر شود، این امر محقق نشد. از بین رفتن بلوک‌بندی نظامی - سیاسی شرق و غرب مهم‌ترین مؤلفه‌ای بود که به چینی‌ها اجازه می‌داد تا در چارچوب راهبردی دیپلماسی نوین خود، سیاست خارجی فعال‌تر و در عین حال مستقلانه‌تری را در پیش گیرند (Shambaugh, 2004:245). از این‌رو، فضای ساختاری نوین به هر دو طرف اجازه می‌داد تا فراتر از محدودیت‌های نظام دوقطبی بتوانند در چارچوب روابط دوسویه به اهداف خود جامه عمل بپوشانند.

-پیامدهای حوادث میدان تیان‌آن‌من: پیرو افزایش انتقادات بین‌المللی از حادثه سرکوب دانشجویی سال ۱۹۸۹م در چین، رهبران این کشور در راستای خروج از فضای انزوا با مغتنم شمردن فرصت ناشی از تمایل اروپا به بسط روابط با چین تلاش دیپلماتیک مؤثری را به‌عمل آوردند. علاوه بر آن، ظرفیت‌های گسترده چین در بخش‌های مختلف اقتصادی به‌ویژه نیروی کار ارزان موجب می‌شد تا شرکت‌های اروپایی مجذوب موقعیت‌های بازاری چین شوند و دول خود را جهت تسهیل روابط و فراهم کردن کانال‌های اقتصادی مطمئن تحت فشار قرار دهند (Taneja, 2010:374).

مجموعه این محرکه‌های مؤثر در بسط و تعمیق همکاری‌ها سبب شد تا طرفین در دوران پس از پایان جنگ سرد در حوزه‌های موضوعی گوناگون به سمت فعلیت بخشیدن به ظرفیت‌های مستعد جهت توسعه مناسبات حرکت کنند. در بخش اقتصاد، شکل‌گیری روند تصاعدی وابستگی متقابل به ظرفیت بالایی برای همکاری فراگیر شکل داده بود که این امر اغلب به نیازهای اقتصادی و ظرفیت‌های بالای دو طرف بازمی‌گشت. پس از شکل‌گیری اتحادیه اروپا، از سال ۱۹۹۲ این نهاد به تدریج به بزرگ‌ترین شریک تجاری چین تبدیل شد و در فاصله ۱۹۷۵ (آغاز روند طبیعی روابط دوجانبه) تا سال ۲۰۰۵، حجم تجارت متقابل طرفین با ۱۶ برابر افزایش به ۳۲۶ میلیارد دلار رسید (Ash, 2007: 189) و این امر اروپا را به بزرگ‌ترین شریک صادراتی چین تبدیل کرد. صادرات اروپا به چین در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ بیش از صد درصد افزایش یافت که این میزان معادل ۱۷ درصد از تجارت خارجی چین بود. در سال ۲۰۰۷، حجم صادرات چین به اروپا به ۲۳۱/۵ میلیارد یورو رسید و در مقابل ارزش صادرات اروپا به چین به ۷۱/۷ میلیارد یورو افزایش یافت که این امر با کسری ۱۶۰ میلیارد یورویی برای اروپا همراه شد (Taneja, 2010:313). در بخش تولیدات صنعتی، تجهیزات

حمل و نقل و مواد شیمیایی مهم‌ترین کالاهای صادراتی اروپا به چین بوده و در مقابل، چین اغلب منسوجات، پوشاک، مواد اولیه و برخی تولیدات صنعتی را به اتحادیه اروپا صادر کرده است (Filippini, 2009:235).

در بخش سرمایه‌گذاری خارجی، براساس آخرین آمارهای ارائه شده، اروپا حجمی معادل ۲۶۰/۲ میلیارد یورو در چین سرمایه‌گذاری کرد. براساس همین آمار، چین به‌تنهایی به‌عنوان یک کشور ۳ درصد جریان سرمایه‌گذاری خارجی اروپا را به خود جلب کرده که این محور بیانگر حجم بالای حرکت سرمایه از اروپا به چین است. در مقابل، اروپا بیش از آنکه جاذب سرمایه خارجی از چین باشد، بیشتر به نیروی کار و بازارهای مصرف و نیز جایگزینی کالاهای تولیدی داخل با کالاهای مشابه چینی با هزینه افزوده پایین‌تر توجه داشته، به‌طوری‌که این منطقه تنها حدود ۴ درصد سرمایه چینی در سال ۲۰۰۷ (معادل ۱۰۴۴۱/۱۲ میلیون دلار) را جذب کرده که از این حیث بعد از آمریکای لاتین و آفریقا در کنار اقیانوسیه در زمره ضعیف‌ترین نواحی جاذب سرمایه چینی قرار می‌گیرد (Gattai, 2009:247-50).

در حوزه مسائل سیاسی-امنیتی، در سال‌های اخیر «موضوعات امنیت سنتی»^۱ واجد جایگاه مهمی در شکل‌دهی به روند روابط دو طرف بوده است. این موضوعات با نقش دوگانه (محرک- بازدارنده) در روابط فی‌مابین متأثر از عقبه تاریخی، فضای ذهنی متفاوت نخبگان و رویکردهای ایدئولوژیک همواره بر گستره روابط تأثیرگذار بوده و در مقایسه با بخش اقتصاد فاقد ظرفیت‌سازی بالا در همکاری فراگیر بوده است. این امر تا حد بسیاری به فاصله جغرافیایی زیاد و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی متفاوت آنها بازمی‌گردد. با این حال، در مواقعی که این محور با بیم از آسیب زدن به روابط اقتصادی و همکاری در سایر حوزه‌ها واجد پویایی شده، به‌مثابه محرکی در مسیر توسعه همکاری‌ها عمل کرده است. صدور بیانیه‌های مشترک در زمینه عدم گسترش و کنترل تسلیحات پس از سال ۲۰۰۳، تأکید بر طرح موضوعات در قالب سازمان ملل و نهادهای منطقه‌ای، وجود ظرفیت بالای همکاری در مسائلی همچون مهاجرت غیرقانونی، جرائم فراملی، بیماری‌های مسری و محیط زیست (Ress, 2009:41; Clegg, 2009) نموده‌ای عینی همکاری چین و اروپا در موضوعات امنیت سنتی و فراتر از آن است.

محور مهم دیگری که به‌مراتب هدف‌گذاری و تعیین مسیر همکاری‌های فراگیر را نظام‌مند کرده و شاخص ظرفیت بالا برای رشد همکاری‌ها را نشان می‌دهد، وجود تعاملات نهادمند در قالب موافقت‌نامه‌ها و اسناد راهبردی است. نخستین سند مؤثر و بسترساز برای همکاری فراگیر

در سال ۱۹۹۵ توسط کمیسیون اروپا تحت عنوان «سیاست بلندمدت روابط چین-اروپا»^۱ ارائه شد که در آن اروپا با هدف متعهد کردن چین به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در داخل، تقویت جامعه مدنی، کاهش فقر و جامعه‌پذیر کردن چین در نظم موجود بین‌المللی به بسط مناسبات با چین تمایل نشان داد (Taneja, 2010; Casarin, 2009). دومین سند اروپا در سال ۱۹۹۸ توسط کمیسیون اروپایی منتشر شد که طی آن اروپا برای نخستین بار حرکت به سوی مشارکت گسترده با چین را هدف‌گذاری کرد. اهمیت این سند با بیانیه سال ۲۰۰۱ کمیسیون نمایانده شد که در آن بر ضرورت برداشتن گام‌های اساسی به منظور اجرایی شدن سند ۱۹۹۸ تأکید می‌شد (Cameron, 2009: 53). اما نقطه عطف حرکت به سوی مشارکت فراگیر و در عین حال راهبردی، سند سال ۲۰۰۳ شورای اروپا بود که تأکید ویژه‌ای بر تعمیق همکاری‌ها می‌کرد. در برابر این اعلام موضع اروپا، چین نیز در همان سال بیانیه‌ای با عنوان «سیاست اروپایی چین»^۲ صادر کرد که طی آن ضمن معرفی اروپا به مثابه قدرت جهانی، بر نقش مهم بین‌المللی و منطقه‌ای این اتحادیه تأکید شد. این بیانیه ضمن اشاره به بسترهای مستعد همکاری اذعان می‌داشت که «با وجود تفاوت‌های تاریخی، میراث فرهنگی، نظام سیاسی و سطح توسعه اقتصادی، وجود سطحی از تفاوت نگرش‌ها و عدم توافق در برخی موضوعات طبیعی است» (Ress, 2009: 38).

مجموعه تحولات سیاسی-اقتصادی و نهادمند در روابط چین و اروپا به‌ویژه از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ میلادی تاکنون بیانگر این امر مهم است که بسترها برای همکاری‌های فراگیر میان طرفین کاملاً مهیاست؛ به عبارت دیگر، ظرفیت بالای اقتصادی دو طرف اجازه همکاری برای حل و مدیریت مسائل سیاسی-امنیتی را می‌دهد و در عین حال، اسناد راهبردی و تعاملات نهادمند نیز بیانگر اراده معطوف به همکاری فراگیر است. اما آن چیزی که در مقابل و در عرصه عمل دیده شده، عدم نیل به وضعیتی است که در اسناد راهبردی دو طرف از آن به‌عنوان «همکاری فراگیر»^۳ یا «سیاست مشارکت راهبردی فراگیر»^۴ نام برده شده است. از دید این نوشتار، تعاملات و تعارضات عینی در حوزه اقتصاد و امنیت قابل مدیریت بوده و دو طرف نیز به این نکته واقف‌اند. اما آنچه به ظاهر کم‌اهمیت بوده و همزمان ذهنیت همکاری‌جویانه را متأثر کرده است، نوع تفاسیر دو طرف از مسئله مهم حقوق بشر به‌عنوان چالش اساسی در توسعه همکاری‌هاست.

-
1. A Long Term Policy for China- EU Relations
 2. China s EU Policy Paper
 3. Comprehensive Cooperation
 4. Comprehensive Strategic Partnership

۲. چین و اروپا: حقوق بشر به مثابه چالشی در برابر همکاری‌های فراگیر

روابط چین و اروپا با وجود صراحت موجود در تأثیرگذاری متغیرهای زمینه‌ساز همکاری، همواره با نوعی ابهام در تشخیص منافع و گسترش همکاری‌ها همراه بوده است. این ابهام زمانی نمود مشخص و عینی می‌یابد که دریافت دو طرف به بسط همکاری‌ها علاقه‌مند بوده، بازارهای یکدیگر را برای منافع خویش سودمند می‌دهند و تفاسیر مشابهی از نظام موجود و نظام مطلوب در عرصه بین‌المللی ارائه می‌دهند. همین موضوع سبب شده است تا برخی از این رابطه به مثابه قرارگیری روابط در دوران گذار دوجانبه نام برند. با این حال، این همکاری فراگیر به عنوان وجه غیرابهامی در روابط دو طرف نیازمند تحقق شاخص‌هایی است که طرفین باید در مرتفع کردن یا برآوردن آنها اهتمام ویژه‌ای از خود نشان دهند. بنابراین تا زمان رفع موانع و تحقق اهداف مشابه، دوره گذار وجه تعریف‌کننده روابط بیچینگ و بروکسل است (Holslag, 2010:325). در عین پذیرش این تعریف، نکته شایان توجه عدم اشاره نویسندگان به وجهی است که تاکنون حرکت برای خروج از دوره گذار را کند کرده است؛ به عبارت دیگر، با اینکه دیوید شامبا اشاره می‌کند «عمق روابط چین-اروپا بسیار زیاد است و اهمیت جهانی این رابطه به مثابه یک محور در حال ظهور در امور جهانی درآمده است» (Quoted in Holslag, 2010:324)، این سؤال پیش می‌آید که چرا تاکنون مسیر و روند روابط دوجانبه به هدف دلخواه نائل نشده است؟ در بررسی این سؤال عمده که در نهایت عامل حقوق بشری بسیار برجسته می‌شود، چندین تحلیل از روابط دوجانبه به عمل آمده است. این تحلیل‌ها عبارت‌اند از:

۱. برخی بر این اعتقادند که بسترهای فکری-هنجاری مشترک می‌تواند به همکاری راهبردی منتهی شود که پیامد آن به چالش طلبیدن قدرت آمریکاست؛
۲. دومین تحلیل بر این نظر است که چین برخلاف رابطه با ایالات متحده آمریکا، موضوعات راهبردی و حوزه‌های مشترک کمتری با اروپا داراست؛
۳. سومین گروه از تحلیل‌گران بر این نظراند که اروپا فاقد حضوری پیوسته در آسیای شرقی است و هیچ حوزه همپوشانی از منافع با چین دارا نیست؛
۴. چهارمین ارزیابی از روابط چین و اروپا به این نتیجه منتهی می‌شود که چین از کنشگری اروپا در امور بین‌المللی و ناکامی آن در تدوین سیاست‌های منسجم در مانده و سرخورده شده است. بر این اساس، اروپا تلاش می‌کند تا خود را کنشگری مهم در سیاست بین‌المللی نشان دهد، اما اغلب از تثبیت آن در عمل ناکام بوده است و نتوانسته مستقل از ایالات متحده آمریکا عمل کند؛

۵. در نهایت پنجمین تحلیل با برجسته کردن بعد ادراکی بر آن است که نگرش‌های منفی متقابل نسبت به تفاوت منافع، اصلی‌ترین عامل در سوء تفاهمات و بی‌اعتمادی است که بر رابطه دوجانبه با ایجاد تنش اثر می‌گذارد (Holslag, 2010: 326; Pawlak, 2011: 2).

با آنکه هر پنج تحلیل مذکور بخشی از واقعیت موجود در رابطه دوجانبه چین و اروپا را نشان می‌دهد، نمی‌توان از ارزیابی‌های دوم، سوم و چهارم به‌عنوان تحلیل‌هایی متقن در مسیر اشاره به موانع همکاری نام برد. تحلیل دوم با اشاره به نقش آمریکا، در عمل ارزیابی صحیحی از رابطه چین با دو قطب مجموعه غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) ارائه نمی‌دهد. با آنکه رابطه چین و آمریکا دارای حوزه‌هایی مشترک است، موانع همکاری بیچینگ-واشنگتن اگر بیشتر از رابطه با اروپا نباشد، کمتر از آن نیز نیست (Yan, 2010: 273). تحلیل سوم بیش از آنکه یک مانع تلقی شود، یک نقطه مثبت و محرک در همکاری‌هاست؛ چنانکه چین در مواضع مختلف خود ثبات و امنیت بومی در منطقه را اولویت بخشیده و از این رو عدم تحرک اروپا در منطقه را نه به‌عنوان یک سیگنال منفی، بلکه از آن به‌عنوان اقدامی مسئولانه نام می‌برد. در نهایت تحلیل چهارم شاید در مورد وجه سیاسی-امنیتی روابط واجد اعتبار باشد، اما محرک‌های همکاری‌های اقتصادی در بخش تجارت و انتقال فناوری آنچنان اهمیتی برای چین دارد که می‌تواند سایر حوزه‌های اختلاف در سطح سیاست اعلا را پوشش دهد.

اما همان‌طور که تحلیل‌های نخست و پنجم نشان می‌دهد، بسترهای فکری و نوع تفاسیری که هر دو از موضوعات مبتلابه ارائه می‌دهند، از توانایی تبیینی بیشتری برخوردار است، زیرا در این سطح چند محور مهم اهمیت می‌یابد که در ذیل آن حقوق بشر به متغیری اثرگذار تبدیل می‌شود. دلایل اهمیت یافتن این نوع تحلیل در بخش فکری عبارت‌اند از:

۱. سیاست خارجی/ارزش‌محور اروپا؛ با وجود تأکیدی که امروزه بر لزوم تدوین سیاست خارجی بر مبنای منافع ملی مادی به‌ویژه در بخش‌های اقتصادی و سیاسی-دفاعی می‌شود، نگاهی به هفت بخش اساسی سیاست خارجی اتحادیه اروپا^۱ نشان می‌دهد که سه بخش مهم حقوق بشر، هویت جمعی^۲ و حاکمیت و مداخله^۳ به‌عنوان امور ارزشی در چشم‌انداز خارجی اروپا گنجانیده شده است (Carlsnaes & et al., 2004). اهمیت یافتن این اصول از گذشته تاکنون موجب شده تا اروپایی‌ها بر ارزش‌های انسانی متعالی و کرامت بشری تأکید وافر داشته باشند و به همین سبب این ارزش‌ها را فراتر از مرزهای ملی در دایره امور جهان‌شمول تعریف

۱. این هفت بخش عبارت‌اند از: سیاست دفاعی و امنیتی، سیاست اقتصادی خارجی، دیپلماسی، هماهنگی در سیاست خارجی، هویت جمعی، حاکمیت و حقوق بشر.

2. Collective Identity

3. Sovereignty and Intervention

کنند و دقیقاً به همین مناسبت حمایت از آن را ضروری می‌دانند. در رابطه با چین، این موضوع زمانی اهمیت یافت که اروپا در بیان شروط کلی برای تعمیق همکاری‌های فراگیر با چین دو شرط کلی آزادسازی اقتصادی و نشان دادن احترام بیشتر از جانب چین به حقوق بشر را مطرح کرد که اروپایی‌ها با حساس کردن شرط دوم بر اجرای آن تأکید بسیاری دارند.

۲. تفسیر و ستفالیایی چین از حاکمیت؛ درست در نقطه مقابل تفسیر جهان‌گرایانه اروپا از بحث حاکمیت و مرزها، چین تحت تأثیر عقبه تاریخی و ذهنیت منفی از دخالت بیگانگان همواره احترام به اصولی همچون حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی، همزیستی مسالمت‌آمیز، نفع متقابل و عدم تجاوز در برقراری روابط با سایرین تأکید داشته و ظاهراً هیچ‌گاه این اصول را به بهانه مصلحت مصادره نکرده است (Bahlla, 2005:132).

۳. حوادث میدان تیان‌آن‌من؛ حوادث میدان تیان‌آن‌من بیجینگ در ژوئن ۱۹۸۹ تداوم یک سلسله خواست‌های دموکراتیک محافل روشنفکری و نخبگان از دهه ۱۹۷۰ به بعد بود. این جنبش روشنفکری که تحرکات دموکراسی‌خواهانه خود را از سال ۱۹۸۷ شدت بخشید، در نهایت در نتیجه ائتلاف گروه‌های محافظه‌کار به‌ویژه جناح راست حزبی با پیشگامی ارتش در سال ۱۹۸۹ سرکوب شد که این امر واکنش شدید محافل غربی را برانگیخت (Suetinger, 2003). این حادثه صرف‌نظر از وقایع درونی چین نماد عینی تفسیرهای متفاوت از یک رویداد است؛ درحالی‌که مقامات چین از بیان ریشه‌ها و عوامل رخداد حادثه طفره رفته و آن را صرفاً مسئله‌ای داخلی در چارچوب نظام حاکمیتی خود دانسته و به همین سبب خواستار عدم مداخله محافل غربی در امور داخلی خود بودند، مقامات غربی به‌ویژه اروپا این حرکت را سرکوب خواست و اراده آزاد مردم دانسته و از این جهت رعایت حقوق بشر توسط چین را در مورد اتباع چینی لازم دانسته‌اند.

۴. ناسیونالیسم در برابر حقوق بشر؛ تجربه و ذهنیت برآمده از تحقیر تاریخی در طول زمان، سنت ناسیونالیستی در چین را به‌شدت تقویت کرده است؛ به‌طوری‌که نگاه به خارج در پهنه ذهنی مردم و نخبگان چینی همواره با نوعی تردید و احتیاط در راستای حفاظت از حاکمیت و تمامیت ارضی آمیخته است. این رویکرد موجب شده است تا در برابر جهان‌گرایی ارزشی اروپایی‌ها تأکید چینی‌ها همواره بر لزوم حفظ چارچوب ملی و جلوگیری از عدم مداخله دیگران در امور داخلی خود باشد. بر مبنای این نگرش برآمده از ناسیونالیسم، حقوق بشر هیچ‌گاه ماهیت کل‌گرا برای آحاد جامعه بشری نداشته و تنها، ارزشی است که گزاره‌های آن ماحصل بازتعریف نوع نگاه به انسان و بستر اجتماعی آن است (Gries, 2004:62).

مجموعه این چهار عامل بیانگر این نکته است که اولاً مسئله حقوق بشر در نتیجه وجود برخی گزاره‌های بنیادی در نزد دو طرف به یک عامل حساس در روابط تبدیل شده و دوم

اینکه از آغاز دهه ۱۹۹۰ تاکنون تفاسیر و تعبیر متفاوت از حقوق بشر و رویکردهای متقابل عامل مهمی در قبض و بسط همکاری‌های فراگیر بوده است. در واقع، در نتیجه وجود چنین عواملی بوده که مسئله حقوق بشر به امری مهم و اثرگذار در روابط تبدیل شده است. با این حال، بررسی وجوه عینی دلایل عملکرد حقوق بشر به‌ویژه در مقطع فعلی از توانایی تبیینی بیشتری در شناخت موانع و چالش‌های همکاری فراگیر میان چین و اروپا برخوردار است.

۳. حقوق بشر و ریشه‌های عملکرد به‌مثابه یک چالش

از ژوئن ۱۹۸۹ و پیرو حوادث تیان‌آن‌من لبه تیز دعاوی حقوق بشری غرب به‌ویژه اروپا متوجه چین شد. با اینکه از دهه ۱۹۸۰ روابط چین با اروپا در پی انجام اصلاحات و بازگشایی نسبی فضای سیاسی و اقتصادی در مسیر بهبودی قرار گرفت، این واقعه تیرگی موقتی را بر حوزه مناسبات دوسویه حاکم کرد. مسئله تیان‌آن‌من در نظر اروپایی‌ها تنها یک وجه بارز بود. از دید آنها عدم رعایت حقوق افراد انسانی در چین نه صرفاً در عدم تمایل چین به دموکراسی، بلکه در نوع برخورد با اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز نمود می‌یافت. از دید آنها، وضعیت ناحیه تبت و سین‌کیانگ در حالتی عادی قرار ندارد. بیجینگ نه تنها حق تعیین سرنوشت این نواحی را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه در توزیع منابع سراسری چین، برابری را رعایت نکرده و همین عامل علاوه بر سرکوب مردم این نواحی توسط دولت مرکزی، به رشد و گسترش تحرکات بنیادگرایانه در نواحی همجوار نیز منجر شده است که تبعات آن دامان سایر کشورها و مناطق را نیز می‌گیرد (Deklerck, 2004: 68). در مقابل این ادعای اروپا در مسئله عدم رعایت حقوق بشر در چین، بیجینگ بارها ضمن ابراز ناخرسندی از مداخلات سایر کشورها در امور داخلی خود، بر این محور پافشاری می‌کند که مسائل داخلی در حوزه حاکمیت ملی قلمداد می‌شود و چین بنا به شرایط بومی خویش در قبال موضوعات مختلف تصمیم‌گیری می‌کند. از دید بیجینگ، دموکراسی غربی با ارزش‌ها و بسترهای جامعه چین خوانایی ندارد و نمی‌توان ارزش‌های خارجی را در یک جامعه متفاوت نهادینه ساخت. از طرف دیگر، نواحی تبت و سین‌کیانگ واجد خودمختاری لازم در امور خود هستند و تنها در ذیل دولت مرکزی به فعالیت می‌پردازند و شرایط توزیعی آنها بخشی از بحران‌های ناشی از صنعتی شدن چین است که در بلندمدت مرتفع خواهد شد. در عین وجود این تفاوت رویکرد از مسئله حقوق بشر، دو طرف گفت‌وگوهای نهادی را نیز از دهه ۱۹۹۰ شکل داده‌اند تا در پرتو آن سوءتفاهمات را مرتفع کنند که این امر نیز تاکنون مؤثر واقع نشده است. از این‌رو عملکرد حقوق بشر به‌عنوان مانع در مسیر همکاری‌های فراگیر را در دو سطح ادراکی و نهادی می‌توان بررسی کرد.

۳.۱. سطح ادراکی

نوع تصور یا ادراک از یک مفهوم اهمیت بسیاری در نیل به وضعیت همکاری جویانه دارد. با آنکه مسئله حقوق همه افراد انسانی همچون حق حیات، حق بیان، آزادی و تجمع و مشارکت در زمره اصول اولیه قرار دارد، هر یک از این موارد در معرض تفاسیر و تعبیر گوناگونی قرار می‌گیرند که این امر ناشی از تفاوت‌های ارزشی و بسترهای متفاوت اجتماعی جوامع بشری است.

در خصوص نگاه چین و اروپا، درحالی‌که مقامات و نخبگان اروپایی نوع درک خود از حقوق بشر را به حقوق سیاسی و مدنی مرتبط می‌دانند، چینی‌ها بر اهمیت حقوق اقتصادی و اجتماعی تأکید داشته و معتقدند که حقوق بشر به فرایند توسعه وابسته است که این امر طولانی‌مدت است. بنابراین، بنیان حقوق به‌طور اولی در تأمین معاش نهفته است. در مقابل این رویکرد، اروپا بارها تأکید داشته که نمی‌توان حقوق بشر را منوط به توسعه دانست، بلکه این دسته از حقوق باید به‌مثابه بخشی از فرایند توسعه نگریسته شود. به بیانی دیگر، توسعه اقتصادی و حقوق بشر با یکدیگر همراهند و دقیقاً اروپایی‌ها با همین تفسیر به مسئله حقوق بشر در چین می‌نگرند؛ چنانکه کمیسیون اروپا در بیانیه سال ۲۰۰۶ خود در مورد چین اظهار داشت که رهبری چین به‌طور مکرر حمایت خود را از اصلاحات از جمله در بحث حقوق بشر و آزادی‌ها ابراز داشته، اما پیشرفت‌ها در این مسیر محدود بوده است. به بیانی دیگر، موضع اروپا بیانگر این مسئله است که احترام بیشتر به حقوق بشر از جمله آزادی و دموکراسی نه‌تنها در ذات خود مهم است، بلکه برای توسعه اقتصادی نیز به‌عنوان راهی برای تقویت سرمایه اجتماعی ضروری است. این موضع اروپا را می‌توان به‌صراحت در اظهار نظر برخی مقامات مشاهده کرد؛ چنانکه دیوید کامرون -نخست‌وزیر بریتانیا - در سخنرانی نوامبر ۲۰۱۰ خود در دانشگاه بیجینگ بیان داشت که «ظهور آزادی اقتصادی در چین در سال‌های اخیر برای این کشور و جهان مفید بوده است. امیدوارم که این مسئله به فضای باز سیاسی بیشتر منجر شود، زیرا این دو، مهم‌ترین ضامن رونق و ثبات اقتصادی و سیاسی در کنار یکدیگر است». در همین زمینه، لورد مندلسون^۱ -وزیر سابق تجارت بریتانیا - اظهار داشت که «اعتقاد من این است که معیارهای زندگی در چین در حال ارتقا است. پس ما ارتقا و ظهور تمامی حقوق را در جامعه شاهد خواهیم بود. مردم خواهان زندگی آزادانه‌اند. زمانی که توسعه فراگیر شده و مردم ثروتمندتر شوند، آنها خواهان نشان دادن خود خواهند بود» (Freeman & Geeraerts, 2011:181-). هرچند این بیانات مقام‌های انگلستان به نسبت نشان‌دهنده موضع میانی در رویکرد اروپا

1. Lord Mandelson

و چین است، با این حال گویای این نکته است که اروپا حقوق بشر را در معنای سیاسی و مدنی پذیرفته، آنها را امری جهانی می‌داند که در نهایت با توسعه اقتصادی نیز مرتبط است. در مقابل رویکرد اروپا، چین هم بحث حقوق بشر را با توسعه اقتصادی مرتبط دانسته، اما به‌عنوان بخشی از سلسله‌مراتب حقوقی. دولت چین هیچ‌گاه به‌طور رسمی و در قالب بیانیه‌های خود این مفهوم اروپایی از حقوق بشر را رد نکرده، اما بر حقوقی متفاوت از آنچه مطمح نظر اروپایی‌هاست توجه دارد. مقامات چین بر این عقیده‌اند که «برای بسیاری از ملت‌ها و کشورها این یک حقیقت مشخص است که حق تأمین معاش و حیات مهم‌ترین جزء حقوق بشری است که بدون آن، سایر حقوق فاقد معنا هستند» و از این جهت حقوق اقتصادی و اجتماعی مقدم بر حقوق سیاسی و مدنی دانسته می‌شود (Freeman & Geeraerts, 2011:184; Deklerk, 2003:100).

این درک متفاوت از حقوق بشر از سال ۲۰۰۷ با پژوهش‌های مؤسسه بررسی ارزش‌های جهانی^۱ از سطح انتزاعی و نخبگان دولتی به سطحی عینی و عمومی انتقال یافت. براساس تحلیل‌های مؤسسه مزبور، ۲۴ درصد از پاسخ‌دهندگان چینی در یک جامعه آماری مشخص، در پاسخ به این پرسش که آیا دولت آنها به حقوق بشر احترام می‌گذارد یا نه؟ پاسخ مثبت داده‌اند (دولت آنها به حقوق بشر احترام می‌گذارد) و تنها ۲/۳ درصد آنها به این سؤال جواب منفی داده‌اند که این میزان در مقایسه با پاسخ مثبت ۱۴ درصدی آلمانی‌ها و ۱۶ درصدی سوئدی‌ها از احترام کشور متبوع خود به حقوق بشر جالب توجه است. با این حال، ۲۳/۵ درصد چینی‌ها پاسخ «نمی‌دانم» را نیز داده‌اند که این میزان در دو کشور اروپایی دیگر به ترتیب ۲/۵ و ۹ درصد بوده است که این آمار میزان آگاهی از حقوق را نشان می‌دهد. همین مؤسسه در بررسی دیگری برای نشان دادن بازتاب تغییر اولویت (توجه اروپا به اولویت حقوق سیاسی و مدنی و اولویت دادن چین به حقوق اقتصادی و اجتماعی) در دو کشور با آمار خود نشان می‌دهد که مردم چین به ثبات و نظم و مقابله با افزایش قیمت‌ها به ترتیب ۳۴/۹ و ۲۶ درصد رأی داده و تنها ۳/۸ درصد آنها به حفاظت از آزادی بیان توجه داشته‌اند. این در حالی است که مثلاً در آلمان دو شاخص نخست ۲۲ و ۲۴/۱ درصد رأی داشته، اما آزادی بیان ۱۳/۸ رأی کسب کرده است. علاوه بر سطح خرد ادراکی، درک بین‌المللی از حقوق بشر نیز میان چین و کشورهای اروپایی متفاوت است. درحالی‌که اروپایی‌ها متأثر از ارزش‌محوری خود در روابط بین‌المللی، بنیان حقوق انسانی را فراتر از مرزها و حاکمیت‌های ملی امری جهان‌شمول و عام می‌دانند، چینی‌ها بر حاکمیت ملی و اصل عدم مداخله تأکید داشته و بر این نظرند که هر جامعه بهترین قضاوت‌کننده در مورد پیشرفت حقوق انسانی خود است. در ادامه پیمایش مؤسسه ارزش‌های

جهانی، در پاسخ به این پرسش که چه کسی باید برای وضع حقوق بشری آنها قضاوت کند، ۲۰ درصد آلمان‌ها این امر را وظیفه حکومت ملی دانسته و ۵۵ درصد نیز نقش سازمان ملل را مهم و حیاتی معرفی کرده‌اند. در برابر این جهان‌شمولی در ارزیابی ارزشی، ۳۱ درصد چینی‌ها حکومت ملی را در این امر موظف دانسته و تنها ۱۶ درصد به نقش سازمان ملل بها داده‌اند (Freeman & Geeraerts, 2011:194-200).

با وجود این ارقام، پیمایش گسترده مؤسسه مزبور نشان می‌دهد که این آمار و ارقام در میان جوانان و تحصیل‌کردگان چینی تا اندازه‌ای تعدیل شده و به سوی جهان‌شمولی حقوق بشر حرکت کرده، اما کلیت امر تأکید بر همان موضع پیشین یعنی تفسیر متفاوت از حقوق بشر در برابر تعبیر اروپایی است. طبیعی است که در این حالت (تفسیر متفاوت از یک مسئله) عمل تابعی از نوع ذهنیت و تفکر شده و خود تفاهم را در مذاکره و نیل به چشم‌اندازی مشترک که بنیان همکاری‌های فراگیر است، دشوار می‌کند.

۲.۳. سطح نهادی

سطح نهادی حقوق بشر در روابط چین و اروپا به مجموعه گفت‌وگوها و مذاکراتی اشاره دارد که دو طرف در سطوح گوناگون آغاز کرده و تلاش داشته‌اند تا از رهگذر این مفاهمه مانع از آسیب دیدن سایر حوزه‌های روابط شوند. گفت‌وگوهای حقوق بشری^۱ میان چین و اروپا از سال ۱۹۹۵ در سه سطح دیپلماتیک، سمینارهای تخصصی و پروژه‌های فنی همکاری آغاز شد. این مذاکرات اگرچه در ابتدا نویدبخش آینده‌ای روشن در حصول به همکاری و حل معضلات دوجانبه به‌ویژه در بخش حقوق بشر بود، در سال ۱۹۹۶ به دلیل حمایت اروپا از قطعنامه حقوق بشری علیه چین این گفت‌وگوها به‌طور موقت متوقف شد (Kinzelbach & Thelle, 2011:60-61). با این حال، پس از آغاز مجدد این گفت‌وگوها برگزاری آن در سه سطح مورد اشاره با چند رویکرد زیر در بهبود مذاکرات همراه بوده است:

برنامه‌ها و پروژه‌ها

اتحادیه اروپا در ذیل این گفت‌وگوها تلاش عمده خود را بر بسترسازی جهت تسهیل احترام به حقوق بشر در چین متمرکز کرد. در همین زمینه، از اکتبر ۱۹۹۵ تا جولای ۲۰۰۵ با تخصیص بودجه ۱۳/۵ میلیون یورویی اقدام به اجرایی‌سازی برنامه‌ای با نام «برنامه همکاری حقوقی و قضایی اروپا-چین»^۲ کرد که هدف اصلی آن فرستادن گروه‌هایی از وکلا، قضات و

1. Human Rights Dialogue

2. EU- China Legal and Judicial Cooperation Programme

بازرسان چینی به کشورهای اروپایی به‌منظور آموزش و کسب مهارت و آشنایی با سیستم حقوقی اروپا بود. دومین اقدام اروپا در همکاری با چین در ذیل گفت‌وگوهای حقوق بشری، تصویب حمایت مالی گسترده در سال ۲۰۰۸ برای تأسیس مدرسه حقوقی چینی - اروپایی در بیجینگ با پیش‌بینی بودجه ۲۲۴ میلیون یورویی تا سال ۲۰۱۳ بود (Kinzelbach & Thelle, 2011: 60-73).

اجرای دیپلماسی مسیر دوم

هدف اصلی برگزاری دیپلماسی مسیر دوم^۱ خارج کردن موضوعات حساس از صرف دیدگاه منافع محور دولتی و تبدیل آن به موضوعی علمی و فراگیر بود. وجه نخست این دیپلماسی میان مقامات رسمی جریان می‌یافت و وجه دیگر میان استادان متنفذ دانشگاهی و دیگر نمایندگان دولتی از دو طرف صورت می‌گرفت. این نوع دیپلماسی واجد یک نوع زمینه مثبت بود که موجب می‌شد تا در یک محیط غیررسمی اطلاعات، تصورات، محدودیت‌ها و نیازها بیان شود و بستر برای ایجاد ایده‌های نوین و افزایش درک متقابل فراهم آید. نمونه بارز آن برگزاری اجلاس مشترک در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۹ در بیجینگ بود که هدف اصلی آن ایجاد چارچوبی برای درک صادقانه از نگرش‌های میان چین و اروپا از موضوعات حقوق بشری بود. مهم‌ترین موضوعات مدنظر اروپا در این اجلاس، اشاره به مباحثی همچون مجازات مرگ، وضعیت تبت و سین‌کیانگ، حکومت قانون و آزادی بیان بود که به‌طور متقابل چین نیز بر ضرورت اصلاح شورای حقوق بشر تأکید داشت (Se, 2009: eu).

با این حال، همانند اجرایی‌سازی پروژه‌ها و برنامه‌ها، این دیپلماسی نیز به‌شدت تحت‌الشعاع منویات سیاسی نخبگان رسمی و نظرهای آنها قرار دارد. در مجموع در سطح نهادی حقوق بشر که منحصر به گفت‌وگوهای دوجانبه میان چین و اروپاست، چندین عامل مانع از نیل به اهداف اصلی می‌شود. این عوامل عبارت‌اند از:

۱. تبدیل شدن مذاکرات به ابزاری سیاسی که طی آن هر یک از دو طرف از آن به‌عنوان ابزاری برای فشار به دیگری بهره می‌گیرند؛ چنانکه در سال ۱۹۹۶ چین تداوم گفت‌وگوها را منوط به عدم حمایت اروپا از قطعنامه شورای حقوق بشر کرد؛
۲. فقدان اراده سیاسی در هر دو طرف؛ در این زمینه درحالی‌که کمیسیون اروپا به‌طور مکرر بیان می‌داشت که به‌دنبال برگزاری گفت‌وگوهای سیاسی در سطح زیردولتی و در قالب سمینارهاست و از این جهت خواهان ارائه پیشنهادهایی در پایان مذاکرات بود، وزارت خارجه چین این هدف را دنبال می‌کرد تا به سطح رسمی و دیپلماتیک بهای بیشتری دهد؛

۳. عدم پذیرش شفافیت بیشتر در مذاکرات از جانب بیجینگ و بروکسل که این امر پیش‌شرطی است برای ایجاد پیوند مؤثر میان سطوح دیپلماتیک و دو سطح دیگر مذاکرات. در شرایط فقدان اطلاعات لازم، طبیعی است که جز سطح دیپلماتیک دو سطح فنی و سمینارهای تخصصی نمی‌توانند به فعالیت مؤثر بپردازند؛

۴. ارتباط یافتن پروژه‌های فنی با تنش‌های برآمده از گفت‌وگوهای سیاسی که این امر می‌تواند مانعی در برابر اجرایی‌سازی این پروژه باشد (Wouters & et al., 2007:3-10; Kinzelbach & Thelle, 2011:77-79).

نتیجه

روابط چین و اروپا از جمله مهم‌ترین روابط کشورها در سطح بین‌المللی است که آثار آن علاوه بر حوزه‌های دوجانبه می‌تواند دربرگیرنده تبعاتی برای تدبیر امور بین‌المللی نیز باشد. با اینکه این روابط از بسترها و ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای بسط و تعمیق به‌ویژه در ابعاد اقتصادی و سیاسی برخوردار است و اسناد و بیانیه‌های راهبردی دو طرف نیز از دهه ۱۹۹۰ به بعد بر این امر دلالت داشته، موضوع حقوق بشر تا مقطع فعلی به‌عنوان مانعی در برابر نیل به تفاهم و همکاری فراگیر عمل کرده است. عملکرد این عامل به‌مثابه یک مانع در مرتبه نخست ناشی از ادراک متفاوت نخبگان و عموم در هر دو کشور است. درحالی‌که چینی‌ها حقوق بشر را با حقوق اقتصادی - اجتماعی مرتبط دانسته و نیل به توسعه را پیش‌نیاز برآوردن آن می‌دانند، اروپایی‌ها تحت تأثیر سیاست خارجی ارزش‌محور خود با تأکید بر جهان‌شمولی این حقوق، مبانی آن را بخشی از فرایند توسعه می‌دانند که لازم است همراه با پیشرفت و توسعه اقتصادی، حقوق سیاسی و مدنی نیز گسترش یابد. دومین عامل در جلوگیری از تفاهم میان اروپا و چین در مسئله حقوق بشر به مسائل نهادی از جمله ناکارآمدی و غیرمتناسب بودن گفت‌وگوهای حقوق بشری میان دو طرف بازمی‌گردد که از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ آغاز شده و تاکنون تحت‌الشعاع سه سطح ناهمخوان سیاسی، فنی و آکادمیک ادامه داشته که به‌سبب اولویت سطح سیاسی سطوح دیگر نیز واجد نوعی ناکارآمدی در برآوردن اهداف شده است.

بی‌تردید امروزه نیل به ارزش‌ها و هنجارهای مشترک، از بسترهای مهم برای همکاری‌های دوجانبه به‌ویژه در سطوح فراگیر و راهبردی است؛ به‌عبارت دیگر، نمی‌توان از یک همکاری فراگیر نام برد، اما تفاوت‌ها و اختلافات گسترده فکری و ارزشی به‌ویژه در تفسیر از یک موضوع مشخص و مشترک را نیز در نظر گرفت. به‌نظر می‌رسد روابط اروپا و چین در امور مادی همچون حوزه اقتصادی و دیپلماتیک قابل مدیریت باشد، اما تفاوت رویکردها در مسائل ارزشی به‌خصوص در مورد یک موضوع کلان مانند حقوق بشر در صورت تداوم نه‌تنها مانعی

در برابر همکاری فراگیر خواهد بود، بلکه در صورت تعمیق تفاوت ایستارها، به سایر حوزه‌های همکاری نیز آسیب وارد خواهد کرد.

منابع و مأخذ

1. Ash, R. (2007), "Europe's Commercial Relations with China" in *China – Europe Relations: Perceptions, Policies and Prospects*, London and New York: Routledge.
2. Bahalla, Mandu (2005), " Domestic Roots of Chinese Foreign Security Policy.", *International Studies*, Vol.42, No.384, pp.205-225.
3. Cameron, F. (2009), "The Development of EU-China Relations", in *European Union and China: Interests and Dilemmas*, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
4. Carlsnaes, W & et al (2004), *Contemporary European Foreign Policy*, London & New Delhi: Sage Publishers.
5. Casarin, Nicola (2009), *The Evolution of the EU-China Relations: From Constructive Engagement to Strategic Partnership*, Occasional Paper, Paris: Institute for Security Studies.
6. Clegg, Jenny (2009), "China Views Europe: A Multi-Polar Perspective", in *The European Union and China: Interests and Dilemmas*, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
7. Decklerck, Stijn (2004), " Human Rights in China: Tradition, Politics, and Change", *Studia Diplomatica*, Vol.LVI, No.6. pp.53-108.
8. " EU- China Dialouge on Human Rights" available at: www.Se2009.eu/meeting_news/2009/24/eu_china_dialouge_on_human_rights.
9. Filippini, Carlo (2009), "Trade and Investment in the Relations between the European Union and the Peoples Republic of China", in *The European Union and China: Interests and Dilemmas*, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
10. Freeman, Duncan & Geeraerts, G. (2011), " Europe, China and Expectations for Human Rights," *The Chinese Journal of International Politics*, Vol.4, pp.179-203.
11. Gattai, Valeria. (2009), "EU-China Foreign Direct Investment: A Double- Sided Perspective", in *The European Union and China: Interests and Dilemmas*, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
12. -Gries H. Peter (2004), *China s New Nationalism: Pride, Politics and Diplomacy*, University of California Press.
13. Holslag, J (2010), " The Strategic Dissonance between Europe and China" , *The Chinese Journal of International Politics*, Vol.3, pp.325-345.
14. Jakobson, Linda (2009), "China's Diplomacy toward Africa: Drivers and Constraints", *International Relations of the Asia Pacific*, Vol.9, pp: 403-433.
15. Kinzelback, K & Thelle, H. (2011), " Taking Human Rights to China: an Assessment of the EUs Approach", *The China Quarterly*, 205, pp.60-79.
16. Lanteigne, Marc. (2009), *Chinese Foreign Policy: An Introduction*, London and New York: Routledge.
17. -Pawlak, Patryk (2011), " EU- US- China Realations: A Chair Needs Three Legs", *European Union Institute for Security Studies*.
18. Ress, Nicholas (2009), "EU-China Relations: Historical and Contemporary Perspectives", in *Wiessala & et al*.
19. Shambaugh, David (2004), "China and Europe: The Emerging Asia", *Current History*, 103(647), pp. 243-248.
20. Smith, M and Xie, H (2009), "The European Union, China and United States: Complex Interdependence and Bi-Multilateralism in Commercial Relations", in *The European Union and China: Interests and Dilemmas*, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
21. Suettinger, L.R.(2003), *Beyond Tiananmen: The Politics of U.S- China Relations 1989-2000*, Washington D.C: Brookings Institution Press.
22. Taneja, Pradeep (2010), "China – Europe Relations: The Limits of Strategic Partnership", *International Politics*, 47, pp.371-387.

23. Wouters & et al. (2007), " EU Human Rights Dialouges.", Policy Breif, No.1, July,pp.1-10.
24. Yan, Xuetong (2010), "The Instability of China- US Relations", The Chinese Journal of International Politics, Vol.3, pp.263-292.
25. Zhu, Liqun (2010), China s Foreign Policy Debates, Chaillot Papers, Paris: Institute for Security Studies European Union.

